

مقایسه روایت‌های شفاهی و کتبی داستان بهمن

محمد جعفری فنواتی*

(تاریخ دریافت: 92/7/14، تاریخ پذیرش: 92/8/8)

چکیده

یکی از مباحث مهم در ادبیات شفاهی، مقایسه روایت‌های شفاهی یک متن با روایت‌های کتبی همان متن است. در این مقاله، روایت‌های شفاهی و کتبی داستان بهمن مقایسه شده‌اند. از میان روایت‌های کتبی، داستان بهمن در شاهنامه فردوسی، داستان بهمن در تاریخ تعالی و منظومه بهمن‌نامه سروده ایرانشاه بنی‌الخیر و از میان روایت‌های شفاهی، شانزده روایت انتخاب شده است. نگارنده کوشیده است تفاوت زبان و نوع روایت را در روایت‌های شفاهی و کتبی این داستان نشان دهد. در این زمینه تاکنون هیچ مقاله‌ای منتشر نشده است؛ از این رو مقاله حاضر نخستین پژوهش درباره این موضوع است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات شفاهی، داستان بهمن، شاهنامه فردوسی، تاریخ تعالی، منظومه بهمن‌نامه.

1. مقدمه

یکی از مباحث مهم در عرصه ادبیات شفاهی، به‌ویژه انواع روایی آن، مقایسه روایت‌های شفاهی یک متن با روایت‌های مشابه همان متن در ادبیات کتبی است. این مقایسه را از زوایای متفاوت

* Jaafari198@yahoo.com

استادیار دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

می توان انجام داد. نگارنده در همایش *هزاره شاهنامه* - که در اردیبهشت 1390 فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزار کرد - یکی از افسانه‌های منسوب به بهرام‌گور را که در *شاهنامه* آمده است، از زاویه‌ای خاص با روایت‌های شفاهی آن مقایسه و بررسی کرد. در آن بررسی، تأثیرپذیری روایت‌های شفاهی و مکتوب را از یکدیگر و تعامل آن‌ها را با هم نشان دادیم؛ اما در اینجا، قصد داریم داستان بهمن و سپاه کشیدن او را به سیستان در روایت‌های شفاهی و کتبی از زاویه‌ای دیگر بررسی کنیم. هدف این پژوهش، بیان تفاوت‌های اساسی زبان و نوع روایت در ادبیات شفاهی با ادبیات کتبی است. نتایج این پژوهش در شناخت دقیق‌تر منابع اصلی داستان‌های حماسه ملی مؤثر خواهد بود. پیش از مقایسه روایت‌های شفاهی و کتبی این داستان لازم است درباره تمایزهای زبان در ادبیات شفاهی و کتبی توضیح کوتاهی دهیم.

یکی از تمایزهای ادبیات شفاهی و کتبی در مقوله زبان متجلی می‌شود. زبان در ادبیات شفاهی کم‌وبیش منطبق با زبان گفتار است؛ یعنی زبانی که مردم با آن ضروریات روزمره خود را سروسامان می‌دهند. در این زبان، کمتر اثری از آرایش کلام به امثال و اخبار، و مفردات و ترکیبات علمی و ادبی زبان رسمی وجود دارد که نویسندگان آن‌ها را در مدرسه‌ها می‌آموزند و در کتاب‌هایشان به کار می‌گیرند (صفا، 1381: 722). از این رو، کسانی که خواهان «فخامت» زبان هستند، این نوع زبان را تأیید نمی‌کنند. بسیاری از مطالبی که در زبان گفتار بیان می‌شود، از نظر این ادیبان، حالت «مستهجن» دارد. برای مثال، وقتی در زبان گفتار می‌گوییم «بیچه شاشید»، هیچ‌گونه رکاکتی از این گفته درحین مکالمه استنباط نمی‌شود؛ اما به‌ظاهر، نوشتن این جمله یا بر زبان آوردن آن در یک جلسه رسمی کم‌وبیش با اکراه همراه است. شاید به همین دلیل حنا الفاخوری در نقد *هزار و یک شب* می‌نویسد: «ارزش این کتاب از جهت ادبی ناچیز است و کتابی است آسان با عباراتی ساده و الفاظی بازاری و پر از حشو و زواید. از جهت پرحرفی و صراحت و بی‌آزرمی در گفتار شبیه عادت عوام و مردم است.» (1374: 534).

از چنین دیدگاهی، انتقال صراحت زبان گفتار به نوشتار مورد طعن و لعن قرار می‌گیرد و این همان موضوعی است که ادبیات رسمی نه‌فقط از آن گریزان است؛ بلکه در تقابل با آن، به پوشیده‌گویی گرایش دارد (جعفری قنواتی، 1384: 29). آنچه باعث گرایش زبان گفتار به صراحت می‌شود، به این شرح است:

گفتار در هر حالت همواره توسط شرایط واقعی ادا شدن آن و بیش از هر چیز توسط نزدیک‌ترین موقعیت اجتماعی که گفتار در آن حادث می‌شود تعیین و تشخیص می‌یابد. ارتباط کلامی هیچ‌گاه خارج از پیوند آن با موقعیت ملموس و موجود قابل درک و توضیح نیست (تودروف، 1377: 89-90).

یکی دیگر از عواملی که ادبیات کتبی را به‌ویژه در جامعه گذشته به سمت پوشیده‌گویی سوق می‌داده، مسائل سیاسی بوده است. اگر کتابی پس از نگارش به پادشاه وقت تقدیم می‌شود، طبیعی است که نباید در آن قداست پادشاهی و قدرت آن مورد تردید یا نقد واقع شود. برای نمونه، ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر در دیباچه *بهمن‌نامه* ضمن مدح سلطان محمد خوارزمشاه می‌گوید رفتار و کردار این پادشاه او را به‌یاد بهمن اسفندیار انداخت و به همین دلیل، *بهمن‌نامه* را سرود.

همیشه نگهدار بادت خدای	زهی شیردل شاه کشورگشای
همی کرد از انطاکیه تا ختن	تو فرزند آنی که یک تاختن
خرد بر دل خود گمارم بسی	به مغز اندر اندیشه دارم بسی
کدامست که کرد کاری چنین	که تا از همه خسروان زمین
به یاد آیدم بهمن اسفندیار	ز کردار این نامور شهریار

(ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر، 1370: 12)

طبیعی است چنین شاعری هنگام نقل اقدامات بهمن در سیستان در بهترین حالت، به پوشیده‌گویی گرایش یابد و باز در بهترین حالت، به‌نرمی برخی از بیدادگری‌های او را نقد کند. این تفاوت‌ها را در روایت‌های شفاهی و کتبی داستان بهمن به‌خوبی می‌توان نشان داد. در روایت‌های شفاهی باصراحت از بیدادگری‌های بهمن و اقدامات غیرانسانی‌اش یاد می‌شود؛ درحالی که این موضوع در روایت‌های رسمی و کتبی با پوشیده‌گویی همراه است. البته، ذکر این نکته ضروری است که اساس داستان بهمن و اقدام او در لشکرکشی به سیستان به‌گونه‌ای است که امکان هیچ دفاعی از بهمن وجود ندارد. «این جنگ نه فقط هیچ فخری برای بهمن ندارد؛ بلکه سرشکستگی نیز برای او به‌همراه دارد»؛ زیرا نابودی خانواده پهلوانان سیستان را هدف خود قرار داده است (جعفری قریه، 1388: 206). بنابراین، در بیشتر روایت‌ها، اعم از کتبی

و شفاهی مواردی از مذمت بهمن را مشاهده می‌کنیم. اما تفاوت‌های زبان، لحن و نوع روایت را در روایت‌های متفاوت همین داستان نیز به خوبی می‌توان تشخیص داد.

2. داستان بهمن در روایت‌های کتبی

در بسیاری از منابع کتبی به این داستان اشاره شده است. تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده است، سه روایت به نسبت مفصل و یک روایت بسیار مشروح از آن وجود دارد. حکیم ابوالقاسم فردوسی روایتی از آن را در 160 بیت نقل کرده که 25 بیت آخر داستان مربوط به چگونگی انتخاب هما برای جانشینی بهمن است. روایت دوم را ثعالی در *غرر اخبار ملوک الفرس* نقل کرده که به دلیل مشترک بودن مأخذ آن با مأخذ *شاهنامه*، کلیت آن مشابه روایت فردوسی است؛ در هر دو روایت، بهمن پس از مرگ رستم به تخت شاهی می‌نشیند. روایت سوم در *احیاء الملوک* آمده است. این روایت در بسیاری از جاها مانند روایت‌های شفاهی است. روایت مشروح چهارم متعلق به ایرانشاه بن ابی‌الخیر، شاعر قرن پنجم هجری، و عنوانش *بهمن‌نامه* است. این منظومه 10443 بیت دارد؛ یعنی تقریباً 65 برابر ابیات داستان بهمن در *شاهنامه* است. در این روایت، رستم و زال هنگام تاج‌گذاری بهمن حضور دارند و تا مدتی پس از آن نیز رستم به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. علاوه بر این روایت‌ها، چند روایت بسیار کوتاه در *مجمل التواریخ و القصص* (1383: 53-54)، *تاریخ بلعمی* (بلعمی، 1383: 481-482) و *داراب‌نامه* (طرسوسی، 1374: 4-5) نیز از این داستان وجود دارد که در برخی جاها با چهار روایت قبلی تفاوت دارند.

در این بررسی، روایت‌های بسیار مختصر لحاظ نشده است. البته، توضیح این نکته ضروری است که روایت‌های کتبی در این زمینه یکسان نیستند؛ برای مثال در *تاریخ ثعالی* و *بهمن‌نامه* موضعی جانبدارانه دیده می‌شود؛ اما در *شاهنامه* چنین موضعی به چشم نمی‌آید.

3. داستان بهمن در روایت‌های شفاهی

از داستان بهمن پنج روایت نقلی و یازده روایت شفاهی مردمی به شرح زیر در دسترس نگارنده بوده است:

الف. طومارهای نقالی: 1. یک نسخه دست‌نویس طومار نقالی به تاریخ 1207ق که در اختیار نگارنده است و آن را برای چاپ آماده کرده. 2. هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان) که مهران افشاری و مهدی مدائینی تصحیح کرده‌اند. 3. مشکین‌نامه که طومار نقالی حاج حسین‌بابا مشکین، نقال مشهور دوره رضاشاه، بوده و به‌همت داود فتحعلی‌بیگی تصحیح شده است. 4. طومار کهن شاهنامه فردوسی که جمشید صداقت‌نژاد تألیف کرده است. 5. طومار شاهنامه فردوسی که نقال مشهور معاصر، سید مصطفی سعیدی، تألیف کرده است.

ب. روایت‌های شفاهی مردمی: پنج روایت از ملایر، فیروزآباد فارس، فارسان چهارمحال و بختیاری، دورود و الشتر که در سال‌های 1353-1354 ثبت شده‌اند و انجوی شیرازی آن‌ها را در جلد اول فردوسی‌نامه چاپ کرده است. دو روایت از فریدن اصفهان، یک روایت از بروجرد، یک روایت از دشتستان و یک روایت از یاسوج که این‌ها نیز در سال‌های 1353-1354 ثبت شده‌اند و انجوی شیرازی آن‌ها را در جلد دوم فردوسی‌نامه منتشر کرده است. روایت یازدهم را نیز نگارنده در چهار محال و بختیاری در سال 1386 ثبت کرده است. کلیات این روایت‌ها شبیه به روایت‌های نقالی است و با روایت‌های کتبی تفاوت بسیار دارند.

4. مقایسه روایت‌ها

همان‌گونه که بیان شد، مجموع روایت‌های شفاهی از لحاظ زبان، لحن و نوع روایت با روایت‌های کتبی تفاوت اساسی دارند. برای نشان دادن این تفاوت‌ها بر چند موضوع از این داستان تمرکز، و روایت‌های شفاهی و کتبی را به‌صورت مشخص در این موارد با هم مقایسه می‌کنیم:

1-4. شخصیت بهمن

فردوسی در ابتدای داستان هیچ داوری صریحی از شخصیت بهمن ندارد؛ اما طی داستان کارهای او را غیرمستقیم نقد می‌کند و از زبان شخصیت‌های موجه ابعاد شخصیت بهمن را می‌نماید. برای مثال، وقتی زال نزد بهمن می‌رود تا او را از حمله به زابل منصرف کند، بی‌درنگ دستور می‌دهد او را به بند بکشند:

هم اندر زمان پای کردش به بند ز دستور و گنجور نشنید پند
 با توجه به اینکه «دستور» بهمن شخصی خردمند مانند پشوتن است، بی‌اعتنایی به پند او در
 بحث ما اهمیت پیدا می‌کند. در پایان داستان نیز از زبان رودابه چنین می‌گوید:

که زارا، دلیرا، گوا، رستما نبیره گو نامور نیرما
 تو تا زنده بودی که آگاه بود که گشتاسب اندر جهان شاه بود
 کنون گنج تاراج و داستان اسیر پسر زار کشته به باران تیر
 میناد چشم کس این روزگار زمین باد بی تخم اسفندیار

(فردوسی، 1386: 5/ 481-482)

این ابیات به‌ویژه بیت دوم این واقعیت را بیان می‌کند که بهمن تا زمان حیات رستم جرئت
 نداشته است به سیستان حمله کند.

ثعالبی در جمله‌هایی اغراق‌آمیز این‌گونه بهمن را می‌ستاید: «او از فرۀ ایزدی بهره بسیار
 داشت. کفۀ ترازوی خردش سنگین بود و در میدان کمال پیشتاز. بساط داددهی بگسترده،
 نیرومندی کشور را کمر بست و کار دین را استوار ساخت.» (1368: 235). همچنین، او برخی
 سخنان منسوب به بهمن را که به مثل سائرتبدیل شده، نقل کرده است (همان‌جا).
 در بهمن‌نامه، به‌دلیل تفصیل آن، شخصیت بهمن با شرح بیشتری بیان شده است. شاعر در
 ابتدای داستان به‌گونه‌ای از بهمن و حکومتش سخن می‌گوید که گویی دوره کیخسرو یا
 حکومت انوشیروان را وصف می‌کند:

چنین گفت بهمن که این تاج و تخت نیابد مگر مردم نیک‌بخت
 بکوشیم و نیکی به‌جای آوریم ستمکاره را زیر پای آوریم
 ز ما داد یابد همه دادخواه ستم بر ستمکاره باشد ز شاه
 کسی را که نام است نامی کنیم گرانمایگان را گرامی کنیم

و پس از نقل ابیاتی دیگر شبیه به همین بیت‌ها، می‌افزاید:

جهان گشت پر خوبی و خواسته به داد و دهش گیتی آراسته
 کشاورز و دهقان تن‌آسان شدند سپاهی و شهری به یکسان شدند
 به خواب اندرآمد روان ستم در آن پادشاهی ندیدند غم

(ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر، 1370: 19-22)

ایرانشاه در چند جای مختلف کتاب از بهمن با تعبیرهایی مانند «بهمن سرفراز»، «شاه دلیر»، «شاه جهان» و «خسرو کامیاب» یاد می‌کند (همان، 204-206 و 422)؛ درحالی که بهمن حتی براساس همان روایت *بهمن‌نامه* نیز نه فقط دلیر نبوده؛ بلکه کامیاب، سرفراز و شاه جهان هم نبوده است. برای نمونه، او به کمک پادشاه مصر موفق می‌شود پادشاهی‌اش را از غلامی لولوءنام که آن را غصب کرده بود، بازستاند.

در دیگر منابع ادبیات رسمی هرجا که از بهمن یاد شده، از او ستایش شده است (بن‌بلخی، بی‌تا: 78؛ بلعی، 1383: 48؛ میرخواند، 1375: 136).

درمقابل این‌گونه داورها، در روایت‌های شفاهی از بهمن به «تمکبه‌حرام»، «بیدادگر» و «حرام‌زاده» یاد شده است. برای مثال، در یکی از طومارهای نقالی (هفت‌لشکر، 1377: 501 و 534) علاوه بر اینکه نقال خود، بارها از بهمن با عنوان «بیدادگر» یاد می‌کند، از زبان زال نیز او را «حرام‌زاده» خطاب می‌کند. در روایتی نیز که نگارنده در چهارمجال و بختیاری ثبت کرده، راوی از بهمن با عنوان «تمک‌ناشناس» و «حرام‌زاده» یاد کرده است.

2-4. تصمیم به کین‌خواهی و زمان آن

برپایه روایت فردوسی، بهمن پس از برتخت‌نشستن - که بعد از مرگ رستم است - مجلسی از بزرگان ترتیب می‌دهد و موضوع کین‌خواهی اسفندیار و لشکرکشی به سیستان را با آنها مطرح می‌کند. بزرگان نیز می‌گویند به هرآنچه شاه مصلحت بداند، گردن می‌نهند. بهمن برای مشروعیت بخشیدن به کارش، به کین‌خواهی فریدون، منوچهر، کیخسرو و فرامرز اشاره می‌کند و به این ترتیب، اهل مجلس را با خود همراه می‌کند (فردوسی، 1386: 471/5 - 473).

در *بهمن‌نامه*، موضوع به‌شکلی دیگر بیان شده است. در این روایت رستم مدت‌ها پس از برتخت‌نشستن بهمن همچنان زنده می‌ماند؛ اما بهمن باز هم پس از مرگ او تصمیم می‌گیرد به سیستان حمله کند. سخنان ایرانشاه درباره علت این موضوع کاملاً متناقض است. او در ابتدای داستان - که هنوز رستم زنده است - تصویری از گفت‌وگوی بهمن و رستم نشان می‌دهد که به دنبال آن خاطرۀ تلخ مرگ اسفندیار برای بهمن زنده می‌شود؛ اما شاعر می‌گوید بهمن به دلیل شرم و حیا از رستم موضوع را مسکوت می‌گذارد. او از قول بهمن خطاب به رستم می‌گوید

که تخت شاهی را از بهر او می خواهد تا بتواند پاداش خوبی هایش را بدهد (ایران شاه بن ابی الخیر، 1370: 20-21)؛ اما پس از مرگ رستم به جاماسب می گوید:

من آزرم رستم نگه داشتم که کس را به کینه بنگذاشتم

(همان، 184)

همو پس از حمله به سیستان در پاسخ به جاماسب که خیرخواهانه او را از دست اندازی به سیستان برحذر می دارد و از وی می خواهد حرمت زال را نگه دارد، چنین می گوید:

کمر بسته زال و فرامرز را همه کشته گردانم این مرز را
برآرم من از دخمه سام دود به آن سان که گویی که هرگز نبود
بر آتش بسوزم تن هر چهار نریمان و گرشاسب و سام سوار
چهارم تن رستم بیلتن که بر جان او باد نفرین ز من

(همان، 197)

براساس این ابیات، «شرم و حیا»ی بهمن که راوی بهمن نامه به آن اشاره کرده و خود بهمن نیز بر زبان آورده بود، فریبی بیش نیست. در واقع، او هنگام زنده بودن رستم می ترسیده است موضوع کین خواهی را بیان کند.

برخلاف روایت بهمن نامه، در یکی از روایت های شفاهی به صراحت آمده است:

تا روزگار رستم بهمن قدرت عرض اندام نداشت. سه سال که از سلطنت بهمن گذشت و رستم به دست برادرش شغاد کشته شد، همان موقع بهمن به یاد کشته شدن پدر خود افتاد و به زابل لشکر کشید که انتقام خون او را از فرزندان رستم بگیرد (انجوی شیرازی، 1369: 1/160).

از سوی دیگر، در روایت بهمن نامه، بهمن پس از شنیدن مرگ رستم یک هفته به سوگ می نشیند و پس از آن سپاهش را تجهیز می کند. در روایت های شفاهی، سوگواری بهمن به درستی اقدامی فریب کارانه ارزیابی شده است. براساس روایت نقالی حسین بابا مشکین، بهمن خود، در توطئه قتل رستم با پادشاه کابل و شغاد همکاری می کند و سپس با شنیدن خبر مرگ رستم «باطناً خوشحال می شود اما ظاهراً گریبان چاک می دهد و لباس کبود می پوشد و شروع به سوگواری می کند.» (مشکین، 1386: 208-209).

در روایت نقالی سیدمصطفی سعیدی، موضوع واکنش بهمن به مرگ رستم از این صریح‌تر بیان می‌شود. برپایه این روایت، وقتی بهمن از مرگ رستم آگاه می‌شود، «آن‌چنان خوشحال و مسرور می‌شود که دستور آذین‌بندی شهر و برپایی جشن را صادر می‌کند» سپس با «پراکندن شایعات و تبلیغات سوء علیه خاندان رستم» کاری می‌کند که مردم کشتن اعضای این خاندان را بر خود واجب می‌دانند (سعیدی، 1381: 1120).

براساس یکی دیگر از روایت‌های نقالی، بهمن انجمنی از بزرگان ترتیب می‌دهد و به آن‌ها به‌دروغ می‌گوید: «جاسوسان ما خبر آورده‌اند که زال افسونگر سالاران و خیانت‌کاران را که ما از درگاه خود رانده‌ایم گرد خود جمع آورده و درحال توطئه علیه تاج و تخت کیان است [...]». سپس سابقه کین‌خواهی پادشاهان دیگر را بیان می‌کند. پس از سخنان بهمن، «آن‌ها که مقام و منصب یافته بودند و می‌دانستند گنج هزارساله در زابل انبار شده است»، موافقت خود را با کین‌خواهی اعلام می‌کنند (صداقت‌نژاد، 1374: 797-798).

3-4. لشکرکشی به سیستان

فردوسی لشکر بهمن را در دو بیت توصیف می‌کند که این دو بیت بیشتر ناظر بر تعداد فراوان آن و نیز لشکریان زبده است. پادشاه لشکر بهمن و آرایش آن را هنگام حرکت به سوی سیستان بسیار باشکوه وصف می‌کند؛ گویا این سپاه به کین‌خواهی سیاوش به سمت توران می‌رود. علاوه بر این، روایت او به‌گونه‌ای است که خواننده تصور می‌کند همه بزرگان ایران بهمن را همراهی می‌کنند؛ اما با دقت در اسامی فرماندهان سپاه او مشخص می‌شود که هیچ‌یک از کشوادیان همراهش نیستند؛ با این حال شاعر این موضوع را مسکوت گذاشته است:

ز گردان‌گزین کرد پس هفت گرد	دلیر و نکوکار و با دستبرد
فرستاد با هر یکی لشکری	کزیشان ستوه آمدی کشوری
نخستین پشوتن بدش پیشرو	آباده هزار از دلیران گو
پس از وی سپهدار فیروز طوس	برون رفت با لشکر و پیل و کوس
درفشش چو خورشید تابان بلند	تو گفستی که بر چرخ سایه فکند
وزان پس شد با سپاه اردشیر	سپاهش دمان همچو دریای نیل

کجا داشت پیوند با شهریار	پس از وی بشد با سپه کوهیار
به گاه هنرها گرانمایه بود	ز پشت کیان بود و با سایه بود
ز گرد سپاهش ببوشید شنید	درفشش به پیکر چو پیل سپید
که شاه از هنرهای او شاد بود	پس از وی سپهدار پولاد بود
که هنگام مردی همی داد داد	برفت از پیش شاه مردان چو باد
نشستنگهش شهر بغداد بود	دلیر و خردمند و باداد بود
همان با بسی لشکر نیکنام	شهنشاه ایران و دارای شام
همای همایون و زرینه کفش	ابا چتر و با کاوایی درفش
رسیده به گردون گردان سرش	برفتند با ساقه لشکرش

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، 1370: 191-193)

خواننده در شگفت می ماند که این چه «دلیری» و «خردمندی» است که نابودی سرزمین پهلوانان را هدف گرفته است؛ پهلوانانی که همیشه پشت و پناه ایران بوده‌اند.

اما در روایت‌های شفاهی یا به این موضوع اشاره نشده است، یا برعکس روایت **بهمن‌نامه** است. برای مثال، در یکی از روایت‌های نقالی فقط گروهی از ایرانیان که به گنج‌های سیستان طمع داشته بودند، به سپاه بهمین می‌پیوندند و به گفته راوی، بسیاری «از بزرگان ایران‌زمین مانند خاندان کاهو، کشواد، گیو و بیژن از ایران به زابل» کوچ می‌کنند (صداقت‌نژاد، 1374: 798-799). در طومار دیگری که در اختیار نگارنده است، به جای سپاه بهمین، سپاه فرامرز وصف شده است.

اقدامات بهمین در سیستان نیز با دو لحن متفاوت در ادبیات شفاهی و کتبی روایت شده است. در **شاهنامه** جنگ بهمین در سیستان سه روز بیشتر به‌درازا نمی‌کشد. نخست زال را که برای پوزش خواهی نزدش آمده، به بند می‌کشد و کاخ او را غارت می‌کند؛ سپس به جنگ فرامرز می‌رود، او را دستگیر می‌کند و به‌دار می‌کشد.

فرامرز را زنده بر دار کرد تن پیلوارش نگونسار گرد

بهمین با پندهای پشتون از کارش پشیمان می‌شود، زال را از بند می‌رهاند و دستور می‌دهد سپاهیان به بلخ بازگردند (فردوسی، 1386: 476/5-481).

به‌روایت **بهمین‌نامه**، جنگ بهمین در سیستان ده‌ها سال طول می‌کشد و سه‌بار از سپاه زال و فرامرز شکست می‌خورد. اما در نهایت، زال از مبارزه درمی‌ماند و در خانه‌ای پنهان می‌شود؛

سپس به پایمردی جاماسب نزد بهمن می‌آید. بهمن او را در قفس می‌کند و در ادامه جنگ نیز فرامرز را به دار می‌کشد و تیرباران می‌کند. بهمن سیستان را به آتش می‌کشد و آب هیرمند را بر آن می‌اندازد و آنجا را به کشتزار تبدیل می‌کند. پس از آن به قصد سوزاندن دخمه‌های پهلوانان سیستان به هند سفر می‌کند؛ اما در آنجا بر اثر خوابی، از این کار روی گردان می‌شود، دستور می‌دهد زال را آزاد کنند و به ایران برمی‌گردد.

در روایت‌های نقلی کار بهمن بسیار سخت‌تر پیش می‌رود. او هفت‌بار از سپاه فرامرز و زال شکست می‌خورد و بار هشتم پیروز می‌شود؛ اما نمی‌تواند فرامرز را زنده دستگیر کند. براساس این روایت‌ها، پس از اینکه سپاه فرامرز شکست می‌خورد، او تنها می‌ماند. چندروز گرسنه و تشنه با سپاه بهمن می‌جنگد و از درد گرسنگی و ناتوانی در گوشه میدان به سنگی تکیه می‌دهد و جان می‌سپارد. تا یک هفته کسی از سپاه بهمن جرئت نمی‌کند به فرامرز نزدیک شود تا اینکه کلاغی روی سرش می‌نشیند، آن‌گاه سپاه بهمن می‌فهمد که فرامرز مرده است. «بهمن برای خودنمایی و نشانه فاتح شدن بر حریفش دستور می‌دهد مرده او را بردار کنند.» (انجوی شیرازی، 1369: 213 / 2).

فرامرز را مرده بردار کرد تن پیلوارش نگونسار کرد

سپس دستور می‌دهد سیستان را ویران کنند و بر خرابه‌هایش جو و ارزن بکارند (هفت‌لشکر، 1377: 525-531). در تاریخ ثعالبی اقدامات سپاه بهمن چنان توصیف شده است که گویی مردم سیستان و خاندان رستم دشمنان خونی ایران هستند: «ایرانیان حمله بردند و با خون [سپاهیان فرامرز] شمشیرهای خود را سیراب کردند. سگ‌زبان و زابلیان شکسته و فراری شدند». فرامرز دستگیر و اسیر شد و «بهمن دستور داد تا او را آویختند و چندان تیر بر او انداختند تا گوشت و استخوان و مغزش پراکنده شد.» (ثعالبی، 1368: 240). این‌گونه توصیف‌ها برگرفته از اندیشه‌ای است مبنی بر اینکه پادشاه و قدرت سیاسی در هر حالتی، حتی اگر جنایت نیز انجام دهد، آن را مورد تأیید می‌داند.

در همه روایت‌های شفاهی، جز روایت صداقت‌نژاد، جسد بی‌جان فرامرز به دست سپاهیان بهمن می‌افتد و بهمن جسد بی‌جان او را بردار می‌کشد. این موضوع از یک‌سو بیانگر این است که هیچ‌کس حتی بهمن نمی‌توانسته فرامرز را زنده دستگیر کند و از سوی دیگر نمودار اوج کارهای غیرانسانی بهمن است که جسد بی‌جان او را به دار می‌کشد. این موضوع از زاویه‌ای

دیگر نیز تأمل برانگیز است. در *مجمّل التواریخ و التخصّص* روایت کوتاهی از داستان بهمن آمده که نقل قسمتی از آن برای بحث ما ضروری است. نویسنده ناشناس کتاب می‌گوید: «فرامرز کشته شد در آخر و گویند در خندق افتاد از خطا کردن اسب و در آب بمرد. و به هر حال [بهمن] مرده او را بردار فرمود کردن و اندر شاهنامه زنده می‌گوید و الله اعلم.» (1383: 38). به نظر می‌رسد این روایت در خاطره قومی ایرانیان وجود داشته است و مردم برای نشان دادن ارادت بیشتر خود به خاندان رستم و انزجار بیشتر از کار بهمن، روایت خاص خود را از مرگ فرامرز به دست داده‌اند.

4-4. چگونگی نگاه به سیاه‌کاری‌های بهمن

نگرش روایت‌های کتبی در این زمینه از یک‌سو با همدیگر و از سوی دیگر با مجموع روایت‌های شفاهی متفاوت است. در میان روایت‌های کتبی، بیشترین انتقادهای فردوسی به بهمن وارد است؛ البته انتقادهای به صورت غیرمستقیم و بیشتر از زبان شخصیت‌های موجه داستان صورت می‌گیرد. فردوسی در پایان داستان رستم و شغاد می‌گوید:

کنون رنج در کار بهمن بریم خرد پیش دانا پشوتن بریم

معنای این بیت و منظور فردوسی ضمن داستان بهمن روشن می‌شود. پس از بردار کردن فرامرز پشوتن خطاب به بهمن می‌گوید:

کنون غارت و کشتن و جنگ و جوش مفرمای و مپسند چندین خروش

ز یزدان بترس و ز ما شرم‌دار نگه کن بدین گردش روزگار

او ضمن هشدار به بهمن درباره نفرین زال و نیز برشمردن خدمات رستم می‌گوید:

تو این تاج ازو یافتی یادگار نه از راه گشتاسب و اسفندیار

علاوه بر این، فردوسی از زبان رودابه این‌گونه بر بهمن خشم می‌گیرد:

مبیناد چشم کس این روزگار زمین باد بی تخم اسفندیار

(فردوسی، 1386: 5/ 481)

در *بهمن‌نامه* نیز گاهی از بیدادگری‌های بهمن انتقاد می‌شود؛ اما نه با زبانی متناسب با این بیدادگری‌ها. برای مثال، پس از پایان بردن فصل «بردار کردن فرامرز» شاعر می‌گوید:

هر آن کس که این داستان یاد کرد دلش گشت از کین بهمن به درد

(ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر، 1370: 344)

که یادآور بیتی است از پایان داستان رستم و سهراب که فردوسی در مذمت رستم آورده است:

یکی داستان است پرآب چشم دل نازک آید ز رستم به خشم

اکنون این داوری را با داوری روایت‌های شفاهی مقایسه می‌کنیم. در یکی از روایت‌های نقلی آمده است: «بهمن بیدادی در سیستان کرد که تا دنیا شده بود چنین ستمی به هیچ ولایتی نکرده بودند.» (هفت‌لشکر، 1377: 526). در بیشتر روایت‌های شفاهی زال و در بعضی از آن‌ها رودابه سر قبر رستم می‌رود و ضمن نوحه و زاری این اشعار را می‌خواند:

ندانم که بهمن چه بیداد کرد فرامرز را مرده بردار کرد

اگر بشنود رستم پیلتن درآید ز قبر و بدرد کفن

سر از خاک بردار ایران ببین که بی تو خرابست ایران زمین

(انجوی شیرازی، 1369: 160 / 1 و 214 / 2)

برپایه یکی از روایت‌های شفاهی که در فریدن اصفهان ثبت شده است، هنوز نوحه زال تمام نشده بود که قبر رستم به لرزه درآمد و شکاف‌هایی در آن پدیدار شد، به طوری که می‌خواست از قبر بیرون بیاید. در این هنگام فرشتگان به امر خدا از آسمان به زمین نازل می‌شوند و روی خاک رستم می‌افتند و او را از حرکت باز می‌دارند.

بنابه روایت دیگری که در یکی از روستاهای بروجرد ثبت شده است، پس از نوحه زال قبر رستم شکاف برمی‌دارد؛ اما در آن هنگام امام زمان (عج) بر سر قبر حاضر می‌شود و با پای مبارک به قبر می‌زند و می‌گوید: بخواب حالا وقت حرکت تو نیست. آن وقت قبر از حرکت باز می‌ایستد (همان، 214 / 2).

در روایت‌های نقلی، نقل داستان فرامرز، به ویژه قسمت پایانی‌اش بسیار تأثرانگیز است. در مصاحبه‌ای که با سیدمصطفی سعیدی چند سال پیش انجام دادم، او می‌گفت: «هر زمان نقل فرامرز را می‌گویم بی‌اختیار گریه سراغم می‌آید. چون کاری که بهمن کرد هیچ ظالمی انجام نداده بود و نخواهد داد».

همچنین، در سندی که انجوی شیرازی در سال 1354 از ملایر و درباره مجلس نقالی ثبت کرده، آمده است:

وقتی داستان نقل بدانجا می‌کشد که فرامرز در برابر سپاه شاه بهمن یارانش را یکی پس از دیگری ازدست می‌دهد [...] و پس از مقاومت فراوان جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند و سرانجام جسد بی‌جان‌ش به‌دار آویخته می‌شود، تمام حضار در قهوه‌خانه به گریه می‌افتند و صحنه نقل و نقالی به مجلس سوگواری تبدیل می‌شود و اهل قهوه‌خانه از مرشد می‌خواهند تا از ادامه نقل خودداری کند (همان، 1/131).

5-4. مرگ بهمن

به‌روایت شاهنامه (فردوسی، 1386: 5/483) و نیز تاریخ ثعالبی (ثعالبی، 1368: 241) بهمن به مرگ طبیعی می‌میرد. در روایت بهمن‌نامه، ازدهایی بهمن را می‌بلعد. هنگامی که در کام ازدها گرفتار می‌شود، از آذربزین، فرزند فرامرز که پس از طی حوادث مختلف سپهسالار او شده است، کمک می‌خواهد؛ اما آذربزین به درخواست او اعتنایی نمی‌کند (ایران‌شاه، 1370: 600-602). در بیشتر روایت‌های شفاهی آذربزین که هنوز کینه بیدادگری‌های بهمن را در دل دارد، نه فقط به کمک بهمن نمی‌رود؛ بلکه هنگامی که ازدها نیمی از بدن او را به‌کام می‌کشد، با شمشیر گردن ازدها را قطع می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در همان حال سر بهمن نیز از تنش جدا می‌شود و سپس این شعر را می‌خواند:

دو دشمن به یک تیغ کردم تباه	یکی ازدها و دگر پادشاه
که ازدر به خون شهنشاه نو	شهنشاه به خون فرامرز گو
که ازدر به خون شه نامور	شه نامور هم به خون پدر

(انجوی شیرازی، 1369: 1/218 و 2/147؛ هفت‌لشکر، 1377: 569-570)

در *احیاءالملوک* نیز همین روایت اخیر، اما به نثر نقل شده است (محمود سیستانی، 1383: 45). براساس یکی دیگر از روایت‌های شفاهی، نریمان، فرزند رستم که مادرش از پریزادان است، با شنیدن خبر کشته شدن فرامرز به ایران می‌آید، با بهمن جنگ می‌کند، او را از بین می‌برد و هما را به‌جایش بر تخت شاهی می‌نشاند (انجوی شیرازی، 1369: 1/160).

5. نتیجه

روایت‌های شفاهی در مقایسه با روایت‌های کتبی صراحت بیشتری دارند. روایت‌های کتبی این داستان، جز روایت فردوسی، نگرش جانبدارانه به بهمن دارند. تفاوت بین این روایت‌ها در چگونگی توصیف شخصیت بهمن، اقدام او در حمله به سیستان و ارزیابی این کار او دیده می‌شود. در روایت‌های شفاهی «داستان فرامرز» و در روایت‌های کتبی «داستان بهمن» نقل می‌شود و اساس تفاوت نیز به همین موضوع مربوط است. در روایت‌های شفاهی، مردم با صراحت کامل حق را به پهلوانان سیستان می‌دهند و به این ترتیب، در مقابل قدرت سیاسی و پادشاه می‌ایستند. آن‌ها با حفظ و نقل سینه‌به‌سینه چنین روایت‌هایی در عین حال با روایت‌های رسمی این داستان نیز مقابله می‌کنند.

مقایسه این روایت‌ها در شناخت منابع اصلی داستان‌های حماسی نیز مؤثر است. میان برخی روایت‌های حماسی ایران تفاوت‌های اساسی وجود دارد. این تفاوت‌ها به منابع اصلی آن‌ها و نیز تدوین‌کنندگانشان مربوط می‌شود. چند سال پیش استاد علی شاپور شهبازی (1990) در مقاله‌ای به این موضوع پرداخت و از سه گونه خداینامه نام برد: خداینامه‌های «شاه‌محور»، خداینامه‌های «پهلوان‌محور» و خداینامه‌هایی که کار موبدان زرتشتی بوده است. بر پایه مطالب و یافته‌های این مقاله، روایت‌های کتبی منطبق با خداینامه‌های شاه‌محور و روایت‌های شفاهی برگرفته از خداینامه‌های پهلوان‌محور هستند.

منابع

- ابن بلخی (بی‌تا). *فارسانامه*. تهران: عطایی.
- فاخوری، حنا (1374). *تاریخ ادبیات عربی*. ترجمه عبدالحمید آیتی. تهران: توس.
- ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر (1370). *بهمن‌نامه*. ویراسته رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (1369). *فردوسی‌نامه*. تهران: علمی.
- باطنی، محمدرضا (1363). «زبان در خدمت باطل» در *نقد آگاه*. تهران: آگاه.
- بلعمی، ابوعلی (1383). *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار. به‌کوشش محمدپروین گنابادی. تهران: زوار.

- تودورف، تزوتان (1377). *منطق گفتگویی میخائیل باختین*. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (1368). *تاریخ ثعالبی*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر نقره.
- جعفری قریه علی، حمید (1388). «سنجش بهمن نامه با شاهنامه». *مطالعات ایرانی*. س 8. ش 15.
- جعفری (قنوتی)، محمد (1384). *روایت‌های شفاهی هزار و یک شب*. تهران: علم.
- مشکین، حسین بابا (1386). *مشکین نامه*. به کوشش داود فتحعلی بیگی. تهران: نمایش.
- سعیدی، سیدمصطفی (1381). *طومار شاهنامه*. تهران: خوش نگار.
- صداقت‌نژاد، جمشید (1374). *طومار کهن شاهنامه فردوسی*. تهران: دنیای کتاب.
- صفا، ذبیح‌الله (1381). «یادداشت مصحح» در *داراب‌نامه*. ابوطاهر طرسوسی. تهران: علمی و فرهنگی.
- طرسوسی، ابوطاهر (1374). *داراب‌نامه*. تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- *مجم‌التواریخ والقصص* (1383). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم (1386). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- محمود سیستانی، ملک‌شاه حسین (1383). *احیاء الملوک*. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه (1375). *گزیده روضة الصفا*. تلخیص عباس زریاب خویی. تهران: علمی.
- *هفت‌لشکر* (1377). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Shahpur Shahbazi, A. (1990). "On the Xwaday-namag". *Iranica Vari: Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater, Tentés et Memoires*. Vol. XVI. Leiden. Pp. 208- 229.